

۱) ذکر امام جعفر صادق

آن سلطان ملت مصطفوی، آن برهان حجت نبوی، آن عالم صدیق، آن میوه دل اولیا، آن ناقل علی، آن عارف عاشق: امام جعفر صادق. نقل است که منصور خلیفه عباسی شبی وزیر را گفت: «برو صادق را بیاور تا بکشیم.» وزیر گفت: «او در گوشه‌ای نشسته و عزلت گرفته و به عبادت مشغول و دست از ملک کوتاه کرده و امیرالمؤمنین را از وی رنجی نیست، در آزار وی چه فایده بود؟» هر چند گفت سودی نداشت، وزیر برفت.

منصور غلامان را گفت: «چون صادق درآید و من کلاه از سر بردارم شما او را بکشید.»

وزیر صادق را آورد. منصور در حال بجزست و پیش صادق باز دوید و در صدرش بنشاند و به دو زانو پیش او بنشست. غلامان را عجب آمد. پس منصور گفت: «چه حاجت داری؟» صادق گفت: «آنکه مرا پیش خود نخوانی و به طاعت خدای عزوجل باز گذاری.»

پس منصور دستور داد و به اعزازی تمام او را روانه کرد و در حال بر منصور لرزه افتاد و سر درکشید و بیهوش شد. تا سه روز و به روایتی تا سه نماز از منصور خلیفه نماز از وی فوت شد.

چون به حال آمد، وزیر پرسید: «که این چه حال بود؟» منصور گفت: «چون صادق از در درآمد، اژدهایی دیدم که لبی به زیر شاه‌نشین نهاد و لبی بر زبر و مرا گفت اگر او را بیازاری تو را با این صفت فرو برم و من از بیم اژدها ندانستم که چه می‌گویم و از او عذر خواستم و بی‌هوش شدم.»

نقل است که جعفر صادق مدتی خلوت گرفت و بیرون نیامد، سفیان نوری به در خانه وی آمد و گفت: «مردمان از فواید نفس تو محرومانند. چرا عزلت گرفته‌ای؟» صادق جواب داد که اکنون روی چنین دارد فسادالزمان و تغیرالخوان.

نقل است از وی پرسیدند که درویش صابر فاضل‌تر یا توانگر شاکر. صادق گفت: «درویش صابر که توانگر را دل به کیسه بود و درویش صابر را با خدا.»

از صادق نقل است که عشق جنون الهی است نه مذموم است نه محمود. از صادق نقل است از پنج کس حذر کنید: از دروغگو، از احمق، از بخیل، از بددل و از فاسق.

و از صادق نقل است: «حق تعالی را در دنیا بهشت است و دوزخ بهشت عافیت است و دوزخ بلاست. عافیت آن است که کار خود به خدای عزوجل باز گذاری و دوزخ آن است که کار با نفس خویش گذاری.»

۲) ذکر اویس قرنی

آن قبله تابعین، آن قُدوة اربعین، آن آفتاب پنهان، آن همنشین رحمان، آن سهیل یمنی: اویس قرنی.

اویس را گفتند: «چرا نیامدی تا پیامبر را ببینی؟» گفت: «شما او را دیده‌اید؟» گفتند: «بلی.» گفت: «مگر جُبه او را دیده‌اید؟» گفتند: «بلی.» گفت: «اگر دیده‌اید بگویید که آبروی^۱ او پیوسته بود یا گشاده؟»

عجب آنکه هیچ نتوانستند گفتن از هیبتی که اویس را بود. پس گفت:

^۱ قُدوة: رهبر، پیشوا
^۲ آبرو: یقه

«شما دوستدار محمدید؟» گفتند: «بلی.» گفت: «اگر دوستی درست بودی، آن روز که دندان مبارک او بشکستند چرا به حکم موافقت دندان خود نشکستید؟ که شرط دوستی و موافقت است. پس دهان خود بنمود یک دندان نداشت. گفت من او را بصورت نادیده دندان خود بر موافقت با او بشکستم.»

از او نقل است پسر حَیّان (هرم) گفت مرا وصیتی کن. گفت: «مرگ زیر بالین دار، چون بخشبی، و پیش چشم دار چون برخیزی. و در خُردی گناه منگر. در بزرگی آن نگر که در وی عاصی می‌شوی. اگر گناه را خُرد داری خداوند را خُرد داشتی.»

نقل است از اویس که گفت: «بار خدایا به تو پناه می‌گیرم از چشم بسیار خواب و شکم بسیار خوار.»

نقل است اویس یک بار سه شبانه چیزی نخورد روز چهارم در راه یک دینار دید. برنداشت. گفت از کسی افتاده باشد. برفت تا گیاه برچیند و بخورد. گوسفندی دید که نانی گرم در دهان گرفته، بیامد و پیش او بنهاد. گفت مگر از کسی ربوده باشد. روی بگردانید. گوسفند به سخن آمد و گفت: «من بنده آن کسم که تو بنده اویی. بگیر، روزی خدای از بنده خدای.» اویس گفت: «دست دراز کردم تا نان بگیرم. نان در دست خود دیدم و گوسفند ندیدم.»

و نقل است در وقت نماز بامداد بیرون شدم و بعد از نماز خفتن باز آمدی و به هر محلت که فرو رفتی کودکان او را سنگ زدند. او گفתי ساقه‌ی من باریک است. سنگ کوچک‌تر اندازید تا پای من خون‌آلود نشود و از نماز نمانم که مرا غم نماز است، نه غم پای.

و در آخر عمر پیش امیر المومنین آمد و بر موافقت او در صفین حرب می کرد تا شهید شد.

(۳) ذکر حسن بصری

آن خوکرده فتوت، آن کعبه علم و عمل، آن قبله ورع و حلم، آن صدر سنت: حسن بصری.

مناقب او بسیار و محامد او بی شمار. از حسن سوال کردند: «اصل دین چیست؟» گفت: «وَرَع.» گفتند: «چیست که او را تباه کند؟» گفت: «طمع.» مالک دینار گفت: «از حسن بصری پرسیدم که عقوبت عالم چه باشد؟» گفت: «مردن دل.» گفتم: «مرگ دل چیست؟» گفت: «حُب دنیا.» گفت: «در تورات است که هر آدمی که قناعت کرد بی نیاز شد و چون از خلق عزلت گرفت سلامت یافت و چون شهوت زیر پای آورد آزاد گشت و چون از حسد دست برداشت مروت ظاهر شد و چون روزی چند صبر کرد بر خورداری جاوید یافت.»

«اختلاف باطن و ظاهر، و دل و زبان از جمله نفاق است.» و گفت: «دو کس را غیبت نیست صاحب هوا را و فاسق را و امام ظالم را و گفت نجات یافتند سبکباران، هلاک شدند گرانباران.»

نقل است که در مناجات گفتی الهی، مرا نعمت دادی شکر نکردم. بلا بر من گماشتی صبر نکردم، بد آن که ترا شکر نکردم، نعمتی از من باز نگرفتی و بد آنکه صبر نکردم، بلا دائم نگردانیدی. الهی از تو چه آید جز کرم؟